

# ابرساخت‌گرایی



فلسفه‌ی ساخت‌گرایی

و

پساساخت‌گرایی

ریچارد هارلند ترجمه‌ی دکتر فرزانه سجودی

۰۰۲ | مقدمه

### بخش یکم

۰۱۵ | **شیوه‌ی ابرساخت‌گرایانه‌ی اندیشیدن**

۰۱۷ | پیش‌گفتار

۰۲۱ | فصل یکم سوسورو مفهوم زبان (لانگ)

۰۳۵ | فصل دوم از دور کهییم تالوی استروس

۰۵۱ | فصل سوم فروید به روایت لاکان

۰۶۳ | فصل چهارم مارکس به روایت آلتوسر

۰۷۹ | فصل پنجم بارت و نشانه‌شناسی

### بخش دوم

۰۹۷ | **ابرساخت‌گرایی فلسفی می‌شود**

۰۹۹ | پیش‌گفتار

۱۰۳ | فصل ششم فلسفه‌ی متافیزیک

۱۱۳ | فصل هفتم بازهم زبان‌شناسی ساخت‌گرا

۱۳۵ | فصل هشتم آلتوسر و علم

۱۴۹ | فصل نهم فوکوی دیرینه‌شناس

بخش سوم

فلسفه‌ی پسا ساخت‌گرا	۱۷۷
پیش‌گفتار	۱۷۹
فصل دهم دریدا و مفهوم نوشتار	۱۸۳
فصل یازدهم نظریه‌ی عمومی دریدا در باب نوشتار	۲۰۵
فصل دوازدهم فوکوی تبارشناس	۲۲۵
فصل سیزدهم دیگر پسا ساخت‌گرایان	۲۴۳
پایان سخن	۲۶۷
ضمیمه	۲۷۱
کتابنامه	۲۷۳

## مقدمه

«ابر ساخت گرایي»؛ اين واژه را من ابداع کرده‌ام تا واژه‌ای پوششی باشد برای کل حوزه‌ی ساخت گرایان، نشانه‌شناسان، مارکسیست‌های آلتوسری، فوکویی‌ها، پسا ساخت گرایان و غیره.

«ساخت گرایي»، به تنهایی، به واژه‌ای بسیار محدود بدل شده است و مثلاً برای بررسی اندیشمندانی چون فوکو، که به شدت از آنکه ساخت گرا خوانده شود نفرت دارد، یا دریدا، که موضع خود را به وضوح در تقابل با ساخت گرایي تعريف می‌کند، کار آیی ندارد. بهتر است واژه‌ی ساخت گرایي را برای متفکرانی چون سوسور، یاکوبسن، لوی استروس، گریما و بارت (بارتِ عناصر نشانه‌شناسی، اسطوره‌شناسی و نظام مد) نگه داریم، که به شیوه‌ی بخصوص در باره‌ی ساختارها می‌اندیشند. در مورد ساخت گرایي، ابر ساخت گرایي به صورت ابر- ساخت گرایي تظاهر می‌کند؛ یعنی یک پدیده‌ی فکری عظیم در ورای ساخت گرایي. (اینجا ابر super را به معنای متعارف و محدود لاتینی‌اش به کار می‌بریم.) ابر ساخت گرایي به این مفهوم با ارجاع به یک اصطلاح‌شناسی از قبل جا افتاده، موقعیت ما را مشخص می‌کند. هر چند، ابر ساخت گرایي را می‌توان به معنایی دیگر و مهم‌تر نیز خواند؛



به صورت ابرساخت‌گرایی. زیرا یکی از نقاط اشتراک ساخت‌گرایان، نشانه‌شناسان، مارکسیست‌های آلتوسری، فوکویی‌ها و پساساخت‌گرایان روش مشترک و خاص اندیشیدن درباره‌ی ابرساخت‌ها (روساخت‌ها) است. به بیانی سردستی، ابرساخت‌گرایان الگوهای معمول زیربنا-روساخت را وارونه می‌کنند تا آنجا که آنچه ما به عادت روساختی (ابرساختی) می‌دانیم در حقیقت نسبت به آنچه زیربنا تلقی می‌کرده‌ایم تقدم می‌یابد. از این جهت، ابرساخت‌گرایی معرف آن چیزی است که فوکو (در موارد دیگر به جز مورد خودش) یک اپیستمه می‌داند - یعنی یک چارچوب زیربنایی از فرضیات و رویکردها. حتی وقتی دریدا، لوی استروس را رد می‌کند، یا وقتی بودریار علیه فوکو اعلام جنگ می‌کند، کماکان، به نظر می‌رسد خصومت‌ها زمینه‌ی مشترکی داشته باشند. اما معنای این حرف آن نیست که اپیستمه‌ی ابرساخت‌گرایی دارای یک وحدت مرکزیت یافته‌ی ساده است. مقصودم آن نیست که ابرساخت‌گرایی بر یک متن، لحظه یا برنامه‌ی مرکز واحد استوار است. برای آنکه بتوانیم دست به قضاوت ابرساخت‌گرایانه بزنیم، باید آن را به صورت یک فضای پیچیده‌ی متکثر، به صورت یک کل یا اجزای بسیار در نظر بگیریم. و هنگام نگرستن به ارتباطات بین اجزا، باید دقت کنیم که صرفاً یک یک آن‌ها را برهم فرو نریزیم. آشکارترین تمایز در درون ابرساخت‌گرایی، تمایز بین ساخت‌گرایان و پساساخت‌گرایان است. ساخت‌گرایان، آن‌گونه که من شرحشان دادم، آن‌هایی هستند که به شیوه‌ی مشترکی درباره‌ی ساختارها می‌اندیشند؛ زبان‌شناسان ساخت‌گرا مانند سوسور و یاکوبسن، مردم‌شناسان ساخت‌گرا مانند لوی استروس، نشانه‌شناسان ساخت‌گرا مانند گریما و بارت. (از این دیدگاه بسیاری از نشانه‌شناسان صاحب سبک را می‌توان در زمره‌ی ساخت‌گرایان دانست، به استثنای ژولیا کریستوا.) البته نوعی پیشروی زمانی

از ساخت‌گرایان اولیه، که در حوزه‌های خاص کار می‌کردند، به نشانه‌شناسان بعدی، که مدعی وجود یک حوزه‌ی منفرد و فراگیر پژوهش فرهنگ در حکم یک کل بودند، مشاهده می‌شود. اما شیوه‌ی بخصوص اندیشیدن درباره‌ی ساختارها، مانند جهت‌گیری خاص علمی، اساساً یکسان باقی می‌ماند. ساخت‌گرایان، به طور کلی، با دانستن درباره‌ی جهان (انسان) سروکار دارند؛ با پرده برداشتن از آن از طریق تحلیل مشاهده‌ای تفصیلی و نگاشت آن تحت شبکه‌های تبیینی گسترده. موضع آن‌ها هنوز موضع علمی سنتی عینیت (ابژکتیویته) است، و هدف آن‌ها همان هدف علمی سنتی حقیقت. پساساخت‌گرایان به کلی متفاوت‌اند. پساساخت‌گرایان را در اصل می‌توان به سه گروه تقسیم کرد: گروه تل کوئل، دریدا، کریستوا و بارت متأخر (بارت لذت‌متن، تحول خوددانه، از اثر تامتن)، گروه دلوز و گتاری و فوکوی متأخر (فوکوی مراقبت و تبیبه و تاریخ جنسیت جلد ۱) و گروه سوم بودریار به تهایی. در قیاس با ساخت‌گرایان، که دارای یک روح بخصوص همکاری علمی بودند (حتی تا آنجا که انسجام را فدای حفظ فراگیری و جامعیت می‌کردند، مانند اکو در نظریه‌ی نشانه‌شناسی)، پساساخت‌گرایان در حد افراط گسسته‌اند و تمایز خود را بسیار برجسته می‌کنند. در هر حال آن‌ها هم در یک موضع فلسفی بخصوص و جدید اشتراک دارند. (که در بخش سه این کتاب به بررسی آن خواهیم پرداخت.) و این موضع فلسفی بخصوص و جدید، نه تنها با مفهوم ساختار سازگار نیست، بلکه به شدت ضد علمی است. در حقیقت، پساساخت‌گرایان پیامدهای فلسفی شیوه‌ی ابرساخت‌گرایانه‌ی اندیشیدن درباره‌ی ابرساخت‌ها (روساخت‌ها) را به ابزاری علیه موضع سنتی عینیت (ابژکتیویته) و هدف سنتی حقیقت بدل می‌کنند و با تخریب ابژکتیویته و حقیقت، دانش علمی نسبت به فعالیت ادبی و سیاسی جایگاه کم‌ارزش‌تری می‌یابد؛ و تحلیل مشاهده‌ای تفصیلی و شبکه‌های گسترده‌ی

## فصل یکم

### سوسور و مفهوم زبان (لانگ)

#### الف

زبان‌شناسی، برای ابرساخت‌گرایان، در میان علوم انسانی، جایگاه ویژه و مهمی دارد. ابرساخت‌گرایان نیز به این باور مشترک و ویژه‌ی قرن بیستمی معتقدند که انسان را باید بر حسب جلوه‌های بیرونی زبانش تعریف کرد تا توانایی‌های ذهنی‌اش. چراکه افکار چگونه می‌توانند بدون واژه‌ها در ذهن وجود داشته باشند؟ دنیای آنگلساکسون از دیرباز با این مباحث آشنا بوده است. ادعا می‌شود که انسان دارای روش تفکر منحصر به فردی است؛ اساساً از آن جهت که دارای ابزار منحصر به فردی برای تفکر است. اما برداشت ابرساخت‌گرایانه، از این ابزار، با برداشت معمول آنگلساکسونی بسیار متفاوت است. برداشت ابرساخت‌گرایانه از این ابزار مبتنی بر مفهوم زبان (لانگ) است، که نخست سوسور آن را مطرح کرد. سوسور خود را دانشمند (به مفهوم دانشمند علوم تجربی) می‌دانست و برای مثال این بحث را مطرح می‌کرد که واقعیت انکارناپذیر گفتار را باید بر درستی آرمانی نوشتار مقدم دانست. اما در همان حال، سوسور معتقد بود که باید کلیت نظام زبانی را بر جمع کل پاره‌گفتارهای واقعی، که در عالم

واقع بر زبان رانده شده‌اند، مقدم دانست. از دیدگاه علوم طبیعی این بحث بسیار جالب است؛ چراکه در علوم طبیعی واقعیت‌های قطعی فیزیکی تنها شواهد در خور توجه محسوب می‌شوند. اما همان‌گونه که سوسور نیز گفته است، واقعیت‌های قطعی فیزیکی برای توجیه زبان به مثابه‌ی زبان (لانگ)، به مثابه‌ی آنچه بیانگر و حامل اطلاعات است، کفایت نمی‌کند.

در اینجا قیاس مشهور با بازی شطرنج می‌تواند در روشن کردن دیدگاه سوسور به ما کمک کند. در نگاه اول به نظر بدیهی می‌رسد که باید شطرنج را بر حسب جمع کل حرکاتی که تا کنون بازی شده‌اند، مطالعه کنیم. اما نمی‌توان شطرنج را یک بازی شمرده مگر آنکه انسان این نکته را نیز درک کند که هر حرکت واقعی در شطرنج از مجموعه‌ی بزرگ‌تری از حرکات ممکن انتخاب می‌شود. برای آنکه بتوان شطرنج را به درستی مطالعه کرد، باید بر نظام هم‌زمان اصول تعیین‌کننده‌ی حرکات، آن نظام هم‌زمانی که بی‌تردید در هر لحظه‌ی بازی در پس هر حرکت قرار دارد، نظر انداخت و این نظام بر حرکات واقعی مقدم است. دست‌کم از آنجا که شطرنج‌باز، قبل از آنکه بتواند مشغول بازی شود، باید آن را درونی کرده باشد.

زبان هم همین‌طور است. نظام زبان (لانگ) بر هر پاره‌گفتار واقعی مقدم است - دست‌کم از آنجا که گویشور زبان قبل از آنکه بتواند شروع به سخن گفتن کند باید این نظام را درونی کرده باشد. گویشوری که فقط قادر به گفتن کلماتی است که در واقع به زبان می‌آورد، نمی‌تواند زبان را در حکم بیانگر و حامل اطلاعات به کار برد. پاره‌گفتار او کم و بیش ماهیت صدای پرندگان را خواهد داشت.

همان‌طور که نظریه‌ی نوین اطلاعات نشان می‌دهد، ارزش اطلاعاتی هر نشانه‌ی مفروض نسبت مستقیم دارد با طیف نشانه‌های ممکن که انتخاب نشده‌اند. برای آنکه توجیه درستی از زبان ارائه دهیم، باید نظام

هم‌زمان لانگ، یعنی آن نظام هم‌زمانی را که بی‌تردید در هر لحظه از گفتار در پس هر کلمه قرار دارد، به درستی درک کنیم.

البته، نه تنها آن که سخن می‌گوید، بلکه شنونده نیز باید نظام لانگ را از قبل درونی کرده باشد. زبان باید همیشه مشترک باشد و در نهایت کلیت یک جامعه باید در آن اشتراک داشته باشد. هیچ انسانی نمی‌تواند به طور فردی کلمات و مفاهیم تازه‌ای بیافریند. سوسور می‌گوید: زبان جنبه‌ی اجتماعی گفتار است و در ورای فرد قرار دارد و فرد هیچ‌گاه نمی‌تواند خود به تنهایی آن را بیافریند یا دگرگون کند؛ زبان به موجب نوعی قرارداد که به امضای همه‌ی اعضای جامعه رسیده است، وجود دارد.»<sup>۱</sup> ویژگی خاص این قرارداد آن است که هیچ‌کس، قبل از امضای آن، فرصت و امکان ارزیابی‌اش را پیدا نمی‌کند. فرد زبان را کسب می‌کند، قبل از آنکه بتواند مستقل از دیگران ببیند؛ در واقع شرط آنکه فرد بتواند برای خود (مستقل از دیگران) ببیند، کسب زبان است. فرد می‌تواند برخی از دانش‌هایی را که جامعه آشکارا به او می‌آموزد، نپذیرد، می‌تواند برخی باورها را که جامعه به اجبار به او تحمیل می‌کند کنار بگذارد، اما در همه حال کلمات و معانی را، که از طریقشان این دانش‌ها و باورها به او منتقل می‌شود، از قبل پذیرفته است. واژه‌ها و معانی در مغز فرد در سطحی پایین‌تر از سطح تملک و سلطه‌ی خودآگاه فرومی‌نشینند و واژه‌ها و معانی چون قطعه‌ی هضم‌نشده‌ای از جامعه در درون فرد قرار دارند. از یک جهت به نظر می‌رسد اساساً ارزیابی این قرارداد ضرورتی ندارد. دلیلی ندارد که آدم بخواهد معلوم کند که آیا فلان صورت دلالت‌کننده‌ی مخصوص متناسب با مدلول هست یا نه؛ چراکه به جز در مورد نام‌آوهای حقیقی، رابطه‌ی بین مدلول و دال همیشه به یک اندازه نینگیخته و به یک

1. Ferdinand de Saussure, 1959. Course in General Linguistics, ed. Charles Bally Albert Sccheaye, in collaboration with albert. Reidlinger, trans. Wade Baskin (New York: The Philosophical Library), 14.